اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

عرض شد راجع به بحث متن و راه شناخت متن و تأييد متن و اين­ها صحبت­های خيلی فراوانی است ما يک از اين کتاب الکفايه خطيب بغداد يک مقداری را سابقاً راجع به تبديل حرف و فلان از اين کتاب، ده باب دوازده با اين کتاب را تند تند عنوان­ها را خوانديم امروز باز نگاه می­کردم بعدش هم باز دارد البته يک­جا نياورده اما همين جور متفرقات مطالبی که به درد بطن می­خورد ليکن چون يک بحثش به هر حال مطرح شده بعنوانه، برأسه مطرح شده و طبيعتاً تأثيرگذار هم هست و نکات مختلف دارد گفتيم لا اقل اين بحثش را فعلاً بخوانيم که به درد مانحن فيه می­خورد انشاءالله تعالی اين يک بحثی است که اهل سنت در کتب دراية الحديث اين کتاب هست ديگران هست تدريب الراوی هست کتاب­های ديگری يعنی زياد است عنوان بحثش هم عنوان زياة الثقه اگر ثقه يک مطلبی را نقل بکند و ثقه ديگری هم نقل بکند ليکن در نسخه آن ثقه ديگر يک زيادی باشد آيا اين زيادی مقبول هست يا نه؟ البته اين آقايون چون قائل به حجيت خبر هستند طبق قاعده بايد قبول کنند فرق نمی­کند زيادی باشد يا نباشد، ليکن چون ظاهراً نکته­اش اين بوده چون ثقه ديگر، عدل ديگر نقل نکرده پس اين يک خدشه­ای در اين روايت درست، روشن شد و الا نبايد بحث بشود اصلاً ظاهراً نکته بحث اين است و بحسب قاعده هم يعنی و لذا هم مثل آقايون علمای ما مثل آقاي خويي که قائل به تعبد است خب قبول می­کنند يعنی باز همان مبنای تعبد را بايد در نظر گرفت حجيت را آقای خويي می­گويند اگر ثقه باشد قبول می­کنيم چرا؟ چون اين­ها مبنايشان بر اين است که خبر ثقه حجت است مگر يقين به خلاف باشد از آن طرفش و مجرد اين­که اين زيادی را کس ديگر نقل نکرده اين يقين درست نمی­کند، شبهه درست می­کند اما يقين درست بکند، يقين نه، پس اين يک بحثی بوده زيادة الثقه و تصادفاً يک مثالی ايشان می­زند در روايات ما هم هست همين مثال حالا از لطايف کار چون معروف در روايت اين است که جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً در بعض از نسخ ايشان هم نقل می­کند با سند نقل می­کند ما هم داريم حالا در جامع الاحاديث هست جعلت لي الارض مسجداً و تراباً، طهوراً ايشان تربتها دارد ايشان در اين کتاب تربتها دارد در روايات ما و ترابها دارد و لذا با ريگ و اين­ها نمی­شود تيمم کرد بنابراين مبنی با بقيه غير از خاک نمی­شود تيمم کرد خب اين يک زيادی است که خب تصادفاً روايات ما هم خيلی مشهور است يعنی روايات عادی نيست ليکن در عده­ای از طروقش آمده و تربتها پيش ايشان و ترابها الآن پيش من سند ترابها، چون سند ايشان را که نخواندم به هر صورت رد شدم، بخوانم هم کار دارد تا بخواهم تأييد سند بکنم، اين ترابها طهوراً را بياور در کتاب جامع الاحاديث می­دانم آن جلد به اصطلاح سه به نظرم در اين چاپ جديد در باب تيمم جلد سه­اش در آن­جا دارد، تيمم را شايد جلد دو آورده حالا بازهم يادم رفت اين يکی،

س: دعائم الاسلام که هست

س: شکل

31: 3

مسجداً و طهوراً

س: بله و عن علی صلوات الله عليه عن رسول­الله

34: 3

ثلاثه و جعلت لی الارض مسجداً و تراباً طهوراً

ج: آن­جا عن علی نقل می­کند

س: بله، مثل همان در امالی شيخ صدوق اعطيت خمساً لم يعطها احد قبلی جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً

ج: اين زياد است

س: شيخ صدوق

ج: نه اين تا و طهوراً زياد است نه آن

س: در کافی هم همين شکل است و جعل له الارض مسجداً و طهوراً

ج: آن چه بود؟

س: در فقيه هم جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً

ج: اين­جا از حذيفه نقل کرده، نه عن علی نبوده از حذيفه نقل کرده، خيلی خوب ديگر تراباً فقط دعائم دارد،

س: اين­که بله اما دارم نگاه می­کنم

ج: البته من عرض کردم دعائم يک نکته خيلی مهمی دارد يک مقداری زيادی ايشان که از روايات عن علی است، بعدها شواهد پيدا کرديم از همين کتاب معروف قضايا و سنن و احکامی است که مال کتاب السنن و الاحکام و القضايا ما ابورافع است که اولين نوشتار تقريباً به معنايي، اولين نوشتار مبوب در دنيای اسلام چون نجاشی هم وقتی کتاب را می­آورد می­گويد باباً باباً، کتاب الصلاة کتاب الزکات، آن وقت دارد باباً سندش را به کتاب می­آورد ما قبل از اين نداريم کتابی که مبوب باشد به اين قديمی که منسوب به اميرالمؤمنين باشد در اول قرن اول، در نيمه اول قرن اول اين الآن منحصر به اين کتاب است کتاب همين ابورافع اين کتاب در اختيار صاحب دعائم بوده بلکه صاحب دعائم اين کتاب را به دو نسخه نقل کرده يا سه نسخه يک وقتی هم توضيحاتش را در بحث فهرستی عرض کردم ديگر حالا احتياج ندارد به صحبت، اين بايد باز در آن­جا

س: اين­جا در جامع الاحاديث وقتی از فقيه نقل کرده داخل نسخه بدل نوشته و ترابها اضافه کرده، وقتی نسخه بدل

ج: نه يک من به ذهنم آمد جای ديگر هم ديدم يعنی

س: بله در خصال حديث از چيز است،

3: 6

است قال بعد اين جوری شده و قال يا محمد صلّی الله عليه قد ارسلت کل رسول الی امة بلسانها الی ان يقول فجعلت لک و لامتک الارض کلها مسجداً و ترابها طهوراً

س: همان کل دارد اين فقط تراب

ج: سندش يک کمی به نظرم گير دارد،

س: مال خصال است

ج: احتمال می­دهم مال سنی­ها باشد در خصال،

س:

31: 6

ابوالحسين محمد ابن علی الشاه قال

ج: نه آن­که خيلی علی الشاه المروة روز اين اصلاً يک انسان مجهولی است عجيب است سنی­ها هم

39: 6

محمد ابن علی الشاه المروة روز

س: همين سند را در علل دارد تصادفاً به نظرم من نگاه کردم حالا گاهی ديدم اين محمد ابن علی شاه نقل می­کند يک حديثی که مثلاً صدوق از ايشان نقل می­کند با سند امام صادق، ما فقط صدوق و امام صادق را می­شناسيم تمام سند را نمی­شناسيم من الباب الی البيت، حالا اين­جا بخواند سند را به همان خاطر ذکر مجاهل اول روز برای تبرک به ذکر،

س: در معانی الاخبار اين اضافه را بمروه رود

ج: عرض کردم من می­شناسم،

س: بردود ديگر حدثنا

ج: بله روز هم دارند رود هم دارند، فارسی قديم روز بود چون قبلش واو ساکن است،

س: همان

25: 7

معروفه

ج: بله حالا يک بحثی دارند که اصلاً اولاً مروه روزی بخوانيم، يا مروه رود بخوانيم، مروزی بخوانيم يا اين­ها فرق می­کنند، مروزی بخوانيم آن مروزی را چند جور قرائت شده، ديگر حالا آن ضبطش باز خارج نشويم از،

س: حدثنی ابوبکر محمد ابن جعفر ابن احمد البغدادی و عامد قال حدثنا

ج: عامد از شهرهای بوده در شمال عراق که اصطلاحاً در آن زمان بهش می­گفتند به اصطلاح بگوييد بين چه؟ بين النهرين؟ نه، بالای عراق را چه می­گفتند؟ يک اصطلاحش حالا ديگر سبحان الله يادم رفت،

س: اسم منطقه­اش

ج: منطقه بالای عراق، جزيره جزيره اصطلاحاً از همين تکريت به بالا را جزيزه تکريت جزو جزيره بود جزو عراق نبود، همين تکريتی که الآن هست، اين تکريت­ها خيلی خودشان را عرب می­دانند، بله آقا؟

س: ابن اثير جزری لابد

ج: احسن اين­ها از اين جزيره هستند اصلاً جزيره­ای که می­گويند اين است، عرض کردم مابين فرات، دجله در منطقه کوهستانی جزيره است در دشت که می­رسد بين النهرين است همين بغداد و اين­ها اين بين النهرين است آن جزيره است جزيره به اعتبار مابين دجله و فرات چون اين­ها از سوريه، از ترکيه شروع می­شوند سوريه می­آيند بعداً می­آيند به عراق از اين جهت به ايشان می­گويند، آن وقت جزيره متصل می­شد به شامات اصطلاح قديم، آن وقت عده­ای از شهرها در او بود که الآن نيست، يکش همين عامد است، به نظرم شهر زور هم هست الآن نيست، شهر زور مال همان ابن الصلاح که مقدمه را خوانديم که فعلاً بهترين و مشهورترين کتاب اهل سنت در درايه الحديث همان است انصافاً هم قشنگ نوشته، متن موجزی، جمع و جور علمی که شهيدثانی هم درايه خودش را از آن زياد گرفته، حتی بعض جاها عين عبارت همين مقدمه ابن الصلاح است، اين عامد بله، خوب است اسم شهر را هم برده جعلی است بفرماييد،

س: قال حدثنا ابی قال حدثنا احمد ابن سعد قال حدثنا محمد ابن اسود الوراء عن ايوب ابن سليمان عن ابی البختری عن محمد ابن عميد است ظاهراً

ج: خود ابی البختری، اگر ابی البختری معروف باشد که آن جزو کذابين مشهور است، کان يضع الحديث مجاهرة، آن که خيلی اما اين احتمالاً باز يکی ديگر هم باشد باز جعل اندر جعل شده احتمال می­دهم اين هم اسمش جعلی است ابوالبختری باشد بفرماييد

س: عن محمد ابن منکدر عن جابر ابن عبدالله

ج: بله محمد ابن منکدر نه اين از امام صادق نيست، آن جاهايي که به امام صادق است فقط صدوق و امام صادق اين­جا رسيده به جابر عن جابر ابن عبدالله واضح است آثار برش، بله؟

س: عن جابر ابن عبدالله قال قال رسول­الله

ج: آن وقت يک نکته­ای هست حالا نمی­دانم اين بحث را در اين­جا انجام بدهيم در همين بحث متن، يک نکته­ای هست که خيلی از احاديثی را که اين­ها حکم وضع کرده، اولاً اين خودش اين حالا اگر صلاح باشد

30: 10

متعرض بحث چون اين حديث واره يک مقدارش هم رو همين بحث وضع و جعل و اين­هاست و ايشان هم متأسفانه اشباه کردند، يک نکته­ای است اين است که حديث احاديث جعلی گاهی اوقات اجمالاً متنش ثابت است مطلبش ثابت است،

س: کم و زياد شده

ج: الفاظش زياد شده، گاهی اوقات جعل نخورده به اصلش يک کمی داخلش گفت نخودچی لبيايش را زياد کرده، نخود و لبيايش را و الا خود اصل خبر ثابت است مثلاً اصل اين خبر بوده اما اين­که ان الله قال لرسوله اينش زيادی است، حديثی قدسی دقت فرموديد اين يک مطلبی است که ما متنبهش شديم و لذا حتی وضاع­ها و کذاب­های مشهور هم نگاه که کرديم ديديم گاهی مطلبش اصلش درست است

س: کم و زياد دارد

ج: چون گاهی اوقات آدم تعجب می­کند خب بيايد جعل بکند بله بعد ديديم نه اين ظاهراً به اصطلاح اين اصطلاح محدثين است، حديث را لم يرويه علی لفظه اين جعل شده جعلش مال اين است و الا اصل مثلاً اصل اين مطلب درست است، اين­که اما ان الله اوحی الی رسوله نه يا محمد اين­ها ديگر زيادی است، يعنی روشن شد اصلی، يا تربتها يا ترابا طهوراً تراب­هايش زيادی است اصل اين مطلب که پيغمبر فرمود جعلت لی الاض مسجداً چون جعلت هم معنای ان الله جعل لی چون جعلت به صيغه مجهول ان الله جعل لی پس اصل مطلب، ما حتی مثلاً بعضی از وضاعين که پيش ما هستند من احاديثش را ديدم البته يک صفحه حديث نوشته اين مثل اهل منبر که قصه کربلا را نقل می­کنند هی زياد می­کنند يک چيزی شبيه آن است، وضع يک لسان حال بهش اضافه کردند به لسان قالش آوردند و الا اصل جعل روشن نيست يعنی بعيد بود که بخواهند، چرا بعضی­ها داريم مثل همين نوح ابن ابی مريم، نوح ابن اسمع يا نوح ابن ابی مريم ايشان ورداشته کلاً جعل کرده آن را داريم اما اين­هايي که ما الآن داريم که الآن مثلاً موضوعات ابن جوزی ديگران نوشته شده، در عده­ای از اين­ها جعل به معنای مصطلح نيست اجمالاً يک چيزی به گوشش خورده ليکن خب بالاخره حالا بد فهميده به قول آن آقا گفت داشت امتحان می­کرد برای زمان آقای حاج شيخ عبدالکريم گفت قام زيد، گفت قام مبتدا، گفت نه اين طلبه، گفت نه آقا اين طلبه است، آن وقت يک مبتدا و خبری شنيده حالا جا به جا به کار برده بالاخره اين طلبه است ديگر حالا يک فرد عادی، فردی عامی بقال مبتدا و خبر اصلاً بلد نيست يک چيزی شنيده حالا، بله خدا رحمت کند آقای حائری به من گفت، يک طلبه آمد پيش من که کفايه می­خوانم گفتم کجای کفايه هستی؟ گفت نوابی، گفتم نواهی يا نوابی؟ گفت نوابی اصلاً می­گفت تأکيد کرد نوابی حالا بالاخره يک کفايه­ای، يک نوابی شنيد، اين را خود حائری برای من نقل کرد گفت اصلاً لفظ را بلد نبود بگويد، نواهی را بلد نبود بگويد، نواهی غرض آقا اين جعل به آن معنی نيست يک کمش فرق می­کند حالا نمی­دانم حديث موضوع را کی متعرض بشويم؟ علی ای حال من فکر می­کنم بعض از علمای ما اگر يک تغيير مايي يا علمای اهل سنت در لفظ می­دادند می­گفتند اين وضاع است تغيير کوچکی اين نه اين وضاع نيست نه، يک­جا می­گويد ان الله قال، پيغمبر جعلت، يعنی ان الله جعل لی، خب مضمونش يکی است حالا جعلت يعنی الله قال لرسوله ليکن به اين لفظ نيست پيغمبر اين جور نفرمودند اين درست است وضع به اين معنی درست است بله بابا ديگر نداريم،

س: اصلاً

ج: يکی هم امالی گفتی؟

س: امالی عرض کردم مثل متن بقيه بود مثل متن فقيه بود که تراب نداشت، اما تراب در نسخه بدل در جامع الاحاديث از فقيه نقل کرده،

ج: نقل کرده نه کس ديگر غير از اين

س: تصادفاً دارم نگاه می­کنم که ببينم

س: بدون تراب زيباتر و فصيح­تر هم هست

ج: مشهور همين است الآن،

س:

44: 14

ج: بله الآن مشهور همان است، اصلاً مشهور همان است

س: الآن در مثلاً خود سيدمرتضی هم در عباراتش هست، يا شيخ طوسی، يکبار حالا مصدری، از اين­جا بخواهيم حساب کنيم، اما روی اين طوری گفتند نه اين­که مثلاً در فلان­جا آمده باشد

ج: شيخ طوسی هم روی دارد؟

س: شيخ طوسی در خلاف فرموده و يمکن ان يستدل علی ذلک بقول النبی صلی الله عليه و آله و سلم اين مقدار

ج: البته اين نحوه تعبيری که ايشان دارد حتی نجاشی هم ندارد يعنی به قول نبی بعد می­گويد فيما رواه لی فلان، بايد می­گفت فيما رواه، شبيه مبنای مثل سيدمرتضی است که منکر حجيت است، کسانی که منکر حجيت بودند به اين صيغه­ای که می­آوردند همه­اش به صيغه روی، خود سيدمرتضی همه­اش می­گفت و رُوی و يُروی عن ابی­عبدالله يروی می­گويد اما چون قائل به حجيت خبر نيست،

س: يک خرده عقب­تر هم بروي در مناقب جزو مناقبی، مناقب شهر ابن آشوب جزء مناقب پيامبر آورده، و قوله جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً، جزء خصائص النبی ما خصه الله تعالی به و

ج: انشاءالله تعالی اگر خداوند متعال يک توفيقی داد عرض می­کنيم يک احتمال هم هست که اين تغييراتی که در متون وارد می­شود اين تابع فتوا باشد يعنی مثلاً پيغمبر روايتش و الارض طهوراً اما يک فقيه فتوايش اين بوده که مطلق زمين نمی­شود باش تيمم کرد بايد تراب داشته باشد تيمم با تراب چون فتوی، اين بوده بعدها يواش يواش اين تراب را مقلدين آن آقا، تابعين آن آقا در روايت وارد کردند و الا در اصل در روايت نبوده يعنی يک تأثرمايي در فتوا، آن فتوايي که داشتند تأثير می­کرده و بعدش هم اگر ما باشيم و شايد هم مثلاً ذهن­شان اين بوده که شايد، چون جعلت يعنی آيه مبارکه از اين آيه مبارکه فتيمموا صعيداً طيباً اين­جا طيب دارد و صعيد جعلت لی الاض مسجداً و ترابها شايد مثلاً نظرشان اين بوده صعيد در آيه مبارکه يعنی تراب يعنی آنی که روی زمين، روی وجه زمين قرار می­گيرد تراب، و خب اين نزاع معروفی است شنيديد ديگر حتماً معروف که آيا صعيد مطلق وجه الارض است يا خصوص تراب است؟ و ما عرض کرديم صعيد هيچ کدام نيست، اصولاً اين مطلبی را که نوشتند که وجه الارض مطلقاً يا خاک خصوص خاک اين مطلب درست نيست، صعيد در اين­جا به معنای مرتفع است صاعد مکان مرتفع چون در قبلش دارد جاء منکم من الغائط خود غائط هم در حقيقت مکان منخفف است چون اين­ها می­رفتند در يک­جايي که پايي مثلاً تهی جوب مثلاً آن کار را می­کردند و در حتی عايشه در اين قصه­ای افک دارد در آن زمان هنوز ما در حياط­هايمان توالت نبود می­رفتيم بقيع و اين­ها بيابان خود عايشه دارد که اصلاً نبود در آن زمان، آن جا هم اين نبود علی ای حال از اين مطلب معلوم می­شود که مراد آيه مبارکه اين است اگر از مکان پايين آمديد چون مکان پايين غالباً محل مثلاً قضای حاجت بوده، فتيمموا برويم مکان بالا يعنی جايي که بالاست اصلاً صعيد به معنای بالاست نه اين­که به معنای آن وقت اطلاقش چون قيد نياورده، مثلاً بگوييد هرجايي که بالا بود حالا می­خواهد خاک باشد، خاک نباشد اين جوری و الا سعيد نه به معنای خاک است نه به معنای مطلق وجه الارض است اصلاً در اين­جا يعنی جاي بلندی برويد که پاک است آن­جا آلودگی ندارد، پاک است آن­جا به اصطلاح، خيلی خوب پس حالا وارد اين بحث هم بشويم حالا آقای مختاری شما می­خواهيد بخوانيد علی رضا اين­ صفحه پانصد و نود و شش کفايه يک باب و آن باب بعدش البته اين باب تقريباً مقدمه است باب پانصد و نود و شش آن ديگر مفصل در باب در ميان کتب اهل سنت به عنوان زيادة الثقه که اين هم خب همين بحث­های متن ماست، که آيا زيادی ثقه مثل ترابها البته اين­جا ثقه نبود اين زيادی ترابها پيش ما ثقه نبود اما آيا اين قابل قبول است و اصولاً در روايات اهل بيت ما چه کار بکنيم با اين پديده، با زيادت حالا ايشان در اهل سنت نوشته ما بحث اهل بيت را هم مطرح کنيم،

س: هردو

30: 19

می­فرماييد بخوانيم

ج: انشاءالله تعالی

س: اذا کان المحدث، صفحه پانصد و نود و شش باب القول فی حکم الخبر

41: 19

المحدث تارتاً زائداً و آخر لابساً

ج: اين­جا زياده و نقيصه را از محدث واحد فرض کرده

س: محدث واحد بله

ج: دقت کرديد يعنی فرض کنيد زراره يک دفعه يک مطلبی را نقل کرده با يک مقدار بعد باز نقل کرده با يک زياده مثل همين خبری بود که مال زراره نفساء در آن نقلی که حريز داشت مثلاً هشت سطر بود، در نقلی که ابن فضال داشت سه سطر بود، خود راوی گاهی زياده و نقيصه دارد، اين باب مال جايي است که خود راوی راوی واحد زياده و نقيصه دارد آن باب بعدی مال جايي است که راوی ديگر زيادی دارد، معلوم شد ما لذا گفتيم هردو باب خوانده بشود، چون آنی که مربوط به متن ما، زاويه نظری که ما داريم فرق نمی­کند، حالا نکته­ای ندارد که ما بخواهيم اين دوتا را از هم، به اين نکته که آيا متن کدام يکی بالاخره آن زيادی است يا آن؟

س:

35: 20

ج: بفرماييد آقا

س: اذا کان المحدث قد روی خبراً فحفظ عنه ثم اعاد روايتة علی النقصان من الرواية المتقدمة و اضف بعض منه، بعض نوشته لابد اضف بعض منه، فان الاعتماد علی روايته الاولی و العمل بما تقتضيه الزم و اولی اخبرنا محمد ابن علی ابن فتح

ج: روشن شد اين البته باز يک عنوان ديگر هم دارند اينی که مثلاً می­گويد آقا ما آمديم خدمت شما، شما همچو مطلبی گفتيد بعد ازش نقل می­کند بعد بهش می­گويند آقا شما اين مطلب را گفتيد، می­گويد نه يادم نمی­آيد بعد می­آيد بهش می­گويد طرف آقا ما خودمان از شما شنيديم می­گويد من يادم نمی­آيد، اين يک بحث ديگر اذا حدث المحدث فنسيه، اين يک بحث، يک بحث اين است يک بحث اين است که می­گويد شما در آن جلسه اين کلمه را هم گفتيد می­گويد نه، الآن که می­گويد بدون آن کلمه می­گويد ايشان می­گويد نکته­اش هم واضح است چون اين­ها قائل به تعبد هستند می­گويد چون ثقه نقل کرده، اصلاً ما يک روايت داريم در کشی که خيلی اعجب از اين است که دخل قوم علی ابی عبدالله گفت حضروا ما انتم قال من اهل الحديث گفت چه کار می­کني؟ گفت حديث نقل می­کنم، گفت از جعفر ابن محمدنا گفت بله، حدثنا فلان عن جعفر ابن محمد شروع کردند چندتا حديث، حضرت فرمود جعفر ابن محمد من هستم، من نگفتم همچو چيزی، گفتند آقا قبول نمی­کنيم ثقه خبر داده و ما حرف ثقه را قبول می­کنيم، گفت آقا خودم هستم خودم می­گويم من نگفتم همچون مطلبی را گفتند نه آقا قبول نمی­کنيم چون ثقه خبر داده حالا اين­جا هم می­خواهد همين را بگويد می­گويد چون در اول علی الزياده نقل کرده پس همان نقل اول معتبر است برگشتن او فايده ندارد، و انصافاً خيلی حرف­های زور است ديگر اين خيلی تعبد جاهلانه است بفرماييد،

س: شبيه همان حرف ابن حزم اخبرنا محمد ابن علی ابن الفتح الحربی

ج: الی آخره سند ديگر اين

س: نفی نمی­کند، می­گويد مرتبه دوم فقط ناقص

ج: نقص است بله می­دانم

س: اما نمی­گويد آن قول هم ما مثلاً

ج: آن يکی ديگر است ديگر غير از اين است

س:

43: 22

ج: بله طبعاً اين فرق می­کند نه اين­ها البته ما هميشه عرض کرديم ما در اين مدتی که هست آقايي، هم روايتی را که می­خوانيم هم کلمات خيلی روی کلمات دقت می­کنيم اصلاً تمام بحث ما سر اين بود که روی متن کاملاً قطعاً اين چيزی ديگری است، آن که بگويد اصلاً من نگفتم آنها می­گويند اشکال ندارد ولو گفت نگفتم چون ثقه خبر داده می­شود قبول کرد، عده­ای هم گفتند آقا می­گويد من نگفتم، بلکه بدتر آن قصه احمد ابن حنبل و يحيي ابن معين، گفت آخر يک کسی رفتند نماز جماعت بخوانند ديدند امام جماعت بعد از نما گفت حدثنی احمد ابن حنبل، يحيي به احمد گفت تو گفتی؟ گفت نه بابا من نگفتم همچو حديث بعد باز گفت حدثنی يحيي ابن معين بهش گفت تو گفتی؟ گفت نه نگفتم، رفت پيشش که آقا تو، من احمد و اين هم يحيي بعد به جمعيت رو کرد مثل آدمی که، گفت اين­ها را نگاه کنيد من از هفده­تا احمد ابن نقل کردم اين­ها خيال کردند احمد ابن حنبل يک نفر است فقط تازه مسخره هم می­کرد، می­گفت نوزده­تا يحيي ابن معين من نقل کردم اين دوتا را نگاه کنيد خيال می­کند يک نفر فقط

49: 23

يک چيزی هم طلبکار بود غرض اين را مرحوم شهيد در درايه دارد اما مال اهل سنت است از آنها گرفته، گفت اين مرد را نگاه کنيد، من هفده­تا احمد ابن حنبل، نوزده­تا يحيي ابن معين نقل کردم خيال می­کنند يک نفر هستند در دنيا فقط بفرماييد آقا،

س: بله، اخبرنا محمد ابن علی ابن

ج: الی آخر، چون اين­ها برای ما سند خيلی تأثير ندارد من رو اهل اسناد

س: برويم باب بعدی

ج: نه خود مطلبش را بخوان

س: متنش

ج: بله،

س: حدثنا حفص ابن غياث قال حدثنا عاصم عن ابی عثمان قال قلت له انک

ج: ابی عثمان نهدی اين حفص ابن غياث جزو بزرگان است در ما هم هست حفص ابن،

س: بله، انک تحدثنا بالحديث فربما حدثتناه کذالک و ربما نقصته قال عليک بسماع الاول

ج: همان حرف اول که گفتم درست است، البته انصافش اين هم حرف بدی نيست ممکن است البته بهتر اين است برای اين­که اشتباه نشود بگويد آقا يک مقدار مطلب را کم کردم الآن تصريح بکند اما ايشان می­گويد نه مشکل ندارد من گاهی کم می­کنم مطلب البته اين، البته می­گويم مشکل کار اين است که يک کلامی است مال ابوعثمان نهدی ديگر نمی­شود در کل احاديث جاری کرد شايد اين آقا می­گويد تحقيق من اين بوده، روش من اين بوده اين به درد کار نمی­خورد به درد بقيه احاديث نمی­خورد، بله اين­که اين راهی که ايشان رفتند درست نيست بفرماييد،

س: و ان کان لما اعاد روايته زاد فی متنه و ذکر مالم يرده فی الدفعة الاولی

ج: به عکس آن سابق

س: و الحکم يتعلق بالرواية المتأخره دون المتقدمه

ج: يعنی به عبارت اخری زيادی را به هر حال قبول می­کنيم می­خواهد زيادی اول باشد، يا زيادی بعد باشد،

س: دلالتش هم می­گويد و العلة فی الموضعين ان الزيادة مقبولة من العدل

ج: روشن شد اين مقبولة يعنی تعبد به خبر به اصطلاح عدل داريم اين تعبد اقتضا می­کند که حرف ايشان مطلقاً قبول بشود، چه اول زيادی بوده چه بعدی زيادی بوده

س: بله اين مقوله، باب بعدی را بخوانم؟

ج: بله

س: باب القول فی حکم خبر العدل اذا انفرد برواية زيادة فيه لم يروها غيره قال الجمهور من الفقهاء و اصحاب الحديث زيادة الثقه مقبوله اذا انفرد بها و لم يفرقوا بين زيادة يتعلق بها حکم شرعی، او لا يتعلق بها حکم،

ج: اين مرادش اين است که اين­ها چون البته اين را بايد يک شرحی هم می­داديم اينها چون بحث حجيت خبر را اول راجع به احکام آوردند تدريجاً بحث حجيت و تعبد به خبر در دنيای اسلام توسعه پيدا کرد حتی اثبات اللغه و اين­ها را هم با خبر آوردند مثلاً حدثنی فلان قال حدثنی فلان ابن الاعرابی قال سمعت العرب يقول کذا اين هم جزء يعنی تمام معلوماتی را که شما در کتب اسلاميين داريد آنها تماماً با حجيت خبر است ديگر از باب تعبد نيست و لذا اين خوب دقت کنيد، و لذا مثلاً فرض کنيم من باب مثال ما اگر در باب حجيت، چون در باب حجيت خب بحث­ها مختلف است، اگر در باب حجيت به معنای تعذير و تنجيز بود مثلاً که صاحب کفايه قائل است، اگر تعذير، اين ديگر در لغت جاری نمی­شود که تعذير و تنجيز اما در دنيای اسلام اين شد يعنی اين­ها ديدگاه­شان فقط خصوص فقه است، اما در دنيای اسلام نسب، سيادت، نمی­دانم اين­که آيا اين ساختمان مال که است؟ نمی­دانم لغت، همه اين­ها با به اصطلاح با خبر ثابت می­شد يعنی اين در دنيای اسلام و لذا تدريجاً بايد اين را گفت که در دنيای اسلام تدريجاً خبر از آن تعبدی که ما اصطلاحاً در فقه داريم توسعه پيدا کرد و لذا به اين نتيجه آدم می­رسد، که در نظر آنها خبر اصلاً ثبوت می­کند شئ را کار به تعبد نداريم، لذا معامله ثابت باش می­کنيم خوب دقت می­کنيد، يعنی برخوردی که بعدها شد اينی که مرحوم سيدمرتضی و قدمای اصوليين ما مطرح کردند که خبر واحد يوجب العلم مرادشان اين است اين­ها ملتفت نشدند که اين­ها چرا گفتند يوجب العلم؟ چون آن­ها ديگر دنبال تعبد نبودند، دنبال حجيت نبودند مثلاً يکی از معانی حجيت تعذير و تنجيز است، يکی از معانی حجيت مثلاً فرض کنيم به اين­که جعل بدل است حجيت يعنی طبق اين خبر جعل بدل می­شود اگر حکم واقعی باشد اين حکم ظاهری می­شود، يکش حکم ظاهری و واقعی است يکی جعل، الی آخره خب اين­ها در لغت که معنی ندارد که، لذا تدريجاً آنهايي که قائل به خبر شدند حتی لغت و اين­ها را هم ثابت کردند به خبر اين معنايش اين شد که خبر يعنی علم، راه علم همين خبر است، سند اگر سند رواتش ثقات باشند علی قول، عدول باشند علی قول، مثلاً چهره­های شناخته شده باشند علی قول، يوجب العلم اين يوجب العلم يعنی رفت رو ثبوت لذا ايشان می­گويد تعلق به حکم ام لا؟ روشن شد آن نکته تعلق اين است که بحث حجيت خبر در بين اهل سنت تدريجاً چون عملاً هم شما نگاه کنيد همه­اش با خبر است اصلاً روايت­هايش، حتی خود سيدمرتضی در اين امالی يک مطلبی، شعری را می­خواهد نقل بکند يا لغتی را تصادفاً اسناد می­دهد سيدمرتضی در مورد شعر و اين­ها سند می­آورد اما در احکام رسول­الله نمی­آورد با سند نه، يروی عن ابی عبدالله يروی عن النبی اين طوری می­گويد اما و از بيشتر هم از ابوعبيدالله مرزبانی از طريق مرزبانی حدثنا فلان سند نقل می­کند قال حدثنا فلان حدثنا سند را می­آورد، اين­که يوجب العلم اين نکته را خوب دقت بکنيد که اهل سنت لذا در اين مباحثی که من هی می­گويم بايد مبنای ما در حجيت روشن بشود اين هم روشن بشود که اصولاً بعضی­ها اصلاً مبنايشان در حجيت، حجيتی که ما الآن می­گوييم نيست، مبنايش ثبوت است يعنی اين مطلب ثابت است حالا می­خواهد شرعی باشد يا غير شرعی باشد، لذا يوجب العلم اصلاً موجب علم می­شود می­خواهد شرعی باشد يا نباشد، بفرماييد اين­که تعلق به الحکم ام لا؟ می­خواستم بگويم اين در دنيای اهل سنت در اين زمانی که ايشان چهار صد و خرده­ای است انصافاً اين ديگر جا افتاده بود نه اين­که همه­شان قبول داشتند اين مطرح بود که اين بايد مطلقاً خبر را قبول بکند بفرماييد

س: آن اقوالی که نقل می­کند آخرش می­گويد و الذي نختاره

ج: حالا نه، بخوانيد قشنگ است چون اقوالش قشنگ است

س: می­گويد زياده وارده مقبولة علی کل الوجوب

ج: ببينيد چه کار کرد؟ عوض کرد

س: آری

ج: البته ايشان خودش چون حنبلی است حنبلی­ها به خبر بيشتر اعتقاد دارند لذا ايشان قبول می­کند، حالا آن سواء تعلق بخوانيد يک مقداری که روشن بشود زمينه کار روشن بشود

س: بله،

ج: تعلق به حکم ام لا؟

س: ام يفرقوا بين زيادة يتعلق بها حکم شرعی او لايتعلق بها حکم

ج: نکته فنی روشن شد

س: بله،

ج: چون بحث حجيت عوض شد اصلاً رفتند رو ثبوت واقعی، نه روی حجيت تعبدی که به ذهن ما هست

س: چه باشد؟

ج: بله

س: و بين زيادة توجب نقصان من احکام تثبت بخبر ليست فيه تلک الزيادة و بين زيادة توجب تغيير حکم ثابت او زيادة لا توجب ذلک و سواء کانت الزياده

ج: چون گاهی زياده منشأش اين است که حکمی که، روايتی که اين زيادی را درش ندارد اين زيادی قيد می­زند کارش قيد است گاهی اوقات اصلاً زياده عوض می­کند معنای حکم را عوض می­کند تغيير حکم می­دهد اگر تغيير حکم داد قبول نمی­کنيم اگر تقيد زد قبول می­کنيم، می­خواهد اين جوری بگويد دقت فرموديد؟

س: بله

ج: می­گويد گاهی اوقات زياده، گاهی اصلاً حکم را عوض می­کند مثل همين جعلت لی الارض چون ارض باشد مطلق وجه الارض است تراب باشد خصوص خاک است پس با ريگ نمی­شود اصلاً حکم را قيد نمی­زند اين در حقيقت قيد نيست حکمی که در آن نقيصه بوده عوض می­کند،

س: سواء کانت الزيادة فی خبر رواه راويه مرة ناقصاً ثم رواه بعد و فيه تلک الزيادة او کانت الزيادة قد رواها غير يا غيره و لم يروها هو و قال فريق ممن قبل زيادة العدل الذی ينفرد بها انما يجب قبولها اذا افادت حکماً يتعلق بها و اما اذا لم يتعلق بها حکم فلا، و قال آخرون يجب قبول الزياده من جهة اللفظ دون المعنی و حکی عن فرقة ممن ينتهل مذهب الشافعی انها قالت تقبل الزياده من الثقه اذا کانت من جهة غير الراوی و اما ان کان هو الذی روی الناقص ثم روی الزيادة بعد فانها لاتقبل

ج: همين بحث سابقش

س: سابقش و قال قوم من اصحاب الحديث

س: لفظی قبول می­شود، يا معنی قبول می­شود

ج: قبول غير از حجيت است قبول مطلقاً چه در احکام، چه در غير، روايت را قبول می­کنيم لذا تعبير تقبل دارد يا؟

س: مثلی که لفظ را قبول می­کنيد معنی را نه،

ج: يعنی می­گوييم اين زياده،

س: زياده من جهة اللفظ دون المعنی

س: دون المعنی،

ج: مثلاً اين تربتها آمده، درست است اما ترابها را قبول نمی­کنيم، می­گويي گفته تراب يعنی مطلق وجه الارض است مراد تراب از باب غلبه است مثلاً دقت کرديد، اما من گفتم عمداً خوانده بشود خيلی کار شده يعنی معلوم بشود دقت می­کنيد نسبت به زمان خودشان خوب اين­که من عرض کردم چکش کاری زيادی کردند، الآن نگاه کنيد در اين بحث هی اقوال هی اقوال پيش آوردند بفرماييد،

س: وقال قوم من اصحاب الحديث زيادة الثقه اذا انفرد بها غير مقبولة مالم يروها معه الحفاظ، و ترک الحفاظ لنقلها و ذهابهم عن معرفتها يوهنها

ج: اين شبيه اين قوم من اهل الحديث شبيه قمی­های ماست می­گويد اگر زيادی را مشايخ قبول کردند، حفاظ يعنی مشايخ، اين شبيه مبنی قمی­های ماست،

س: آن قبول است

ج: يعنی اگر مشايخ اين زيادی را قبول می­کنيم اگر فقط يک نفر باشد يا مشايخ نياوردند نه، شبيه تعبير من هم می­شود فرهنگ، اگر در فرهنگ حديثی يا حافظه تاريخی جميع اهل حديث جا افتاد اين را می­شود قبول بکنيم اما اگر به صورت فرهنگ در نيامده قبول نمی­کنيم فرهنگ شدنش هم حفاظ است، ايشان حفاظ است تعبير شيخ صدوق مشايخ، اگر مشايخ اين زيادی را قبول کردند ما هم قبول می­کنيم قبول نکردند نمی­کنيم، من با اين مبانی خوب روشن شد

56: 34

س: بله

ج: يعنی در حقيقت ايشان خودش نتوانسته تحليل بکند اين­ها آن مبانی ريزه­کاری­های است که در خود اصل بوده دقت کرديد چه شد؟ يعنی دقيق­ترش اين بود عرض کردم انصافاً اهل سنت در اقوال و جمع و اين­ها خوب اند اما تحليل علمی­شان ضعيف است اين تحليل علمی­اش اين است يعنی آن نکته در حقيقت پيش او بحث حفاظ نبوده نکته پيش او قبول مشايخ بوده، آن قبول مشايخ در عصر حديث هم قبول می­شود در زيادی هم قبول می­شود روشن شد اين سعه فکری را و قبول هم من به نظرم می­آيد که اين­ها من وقتی می­خواندم عبارتش را نه اين عبارت مطلقاً وقتی می­گويد مقبولة يعنی بحث حجيت تعبدی که ما در فقه داريم نه، کلاً قابل قبول است يعنی کلاً می­خواهد در فيزيک باشد، طب باشد هرچه باشد، هر روايتی در طب هم باشد ما قبول می­کنيم قبول غير از حجيت اصطلاحی که ما داريم بفرماييد،

س: و الذی نختاره من هذه الاقوال ان الزادة الوارده مقبول علی الوجوه و معمول بها اذا کان راويها عدلاً حافظاً و متقناً ضابطاً

ج: روشن شد يعنی همان نکته­ای که در اصل حجيت در زيادی هم هست

س: هم هست بله

ج: لذا بله در نظر مثل آقای خويي هم قاعدتاً همين طور است هر نکته­ای که در اصل حجيت هست در زياده هم هست اگر ثقه بود همچنان­که خبر ثقه قبول می­شود زيادی ثقه هم قبول می­شود فرقی نمی­کند، ايشان می­گويد اين همان نکته­ای است که البته بايد يک قيد ديگر هم اضافه می­کرد من غير شذوذ و لا علة چون اين­ها غالباً من غير شذوذ و لا علة دارند ايشان کاشکی آن را هم اضافه می­کرد که کاملاً معلوم بشود مبنايش را حفظ کرده،

س: بله بعدش هم ديگر دليل می­آورد چند صفه برای اين مدعی، و الدليل علی صحة ذلک امور

ج: البته من که نگاه کردم حالا شما هم سريعاً نگاه کنيد الاول نوشته الثانی و الثالث ندارد نمی­دانم چرا اين طوری کرده،

س: اين احدها ولی ثانی و ثالث ندارد

ج: نه ندارد،

س: نه ندارد بعد ديگر بقيه­اش جواب اشکال­هاست

ج: اشکال­ها اين تعجب است از ايشان، نمی­دانم من چون تا آخر بحثش را نگاه کردم

س:

0: 37

ج: بله آقا؟

س: آن يکی که دوم ندارد

ج: امور اما مگر بگوييم مستبطن است مثل قياس مستبط، يعنی به اصطلاح در لا به لای حرفش گفته شده، يعنی مضمر در کلمات است اما تصريح ندارد نه، تصريح به ثانيها و ثالثها من تا آخر نگاه کردم ندارد،

س: استاد اين چرا بعدش می­گويد که مثلاً و يدل ايضا علی صحة ما ذکرناه ان صحة العدل يقول

ج: گفتم همين گفتم مگر به عنوان ديگر آورده ثانی و ثالث

س: در همين باب می­گويد

س: بله آخرش

س: آخرش

ج: و يدل ايضا و الا ثانیها ندارد تعبير ثانی و ثالث ندارد گفتم مگر اين­که در اثناء به اصطلاح، آورده باشد در اثناء مثلاً اشاره به وجه ديگر کرده باشد و الا به عنوان ثانی و ثالث ندارد خب من هم الآن عرض کردم پس اين يدلنا اين نکته بعدش است حالا اجمالاً يک مقدار بخوانيم تا اين مطلب ايشان هم روشن بشود

س: بله احدها اتفاق جميع اهل العلم علی انه لو انفرد الثقه بنقل حديث لم ينقله غيره لوجب قبوله و لم يکن ترک الروات لنقله ان کانوا عرفوه و ذهابهم عن العلم معارضاً له و لا قادهم فی عدالة راوی روايه

ج: ببينيد ايشان تعبيری به معارض کرده ايشان مرادش همانی است که ما عرض کرديم ادله حجيت اثبات حجيت می­کند، البته ايشان حجيت نگفته چون خبر اعم است پيش آنها مقبول است اين خبر مقبول است فقط در صورتی که علم به خلاف باشد اگر کس ديگری نقل نکرده شبهه به خلاف است، ايشان می­خواهد بگويد علم به خلاف درست، اين معارض مرادش اين است اين نمی­آيد علم به خلاف درست بکند، اين­که نقل نکردند ديگران علم به خلاف درست نمی­کند اگر علم به خلاف درست نکرده، ادله حجيت حاکم است راست است مطلب ايشان درست است اين مطلبی که ايشان گفته طبق قاعده است

س: دليل بعدش هم که همان يدل و يدل ايضا علی صحة ما ذکرناه ان ثقة العدل يقول سمعته و حفظته مالم يسمعه الباقون و هم

ج: اين يک اصطلاحی است که من حفظ حجة علی من لم يحفظ اصطلاحی دارند، ايشان می­گويد من شنيدم او می­گويد نقل نمی­کند پس اين­ها تعارض باهم ندارند آن مثبت است اين آقا نافی نيست اين آقا اصلاً نياورده نه اين­که اين آقا نافی باشد، اگر نافی باشد درست است تعارض است اين تعارضی هم که ايشان می­گويد معارض معارض درست نيست يعنی می­خواهد بگويد معارض نيست راست است، چون معارض جايي است که آن بگويد نيست،

س: بله

ج: مثلاً بگويد قال رسول­الله و الارض طهوراً و لم يقول و تراباً و لم يقول اين اگر بود درست است اين معارض است اما ايشان چه گفته گفته و الارض طهوراً آن می­گويد نه من شنيدم که و ترابها طهوراً من حفظ حجة علی من لم يحفظ اين، انصاف قصه اگر ما باشيم و طبق قاعده البته آقايون بحث حجيت را اعم گرفتند ليکن در بين علمای ما که در فقه حجيت را مطرح می­کنند انصاف قصه اين است که اگر به اصطلاح ثقه يا به قول ايشان عدل متقن ضابط نقل بکند زيادی را ادله حجيت داشته باشيم ادله حجيت می­گيرد، بله روی مبنای مثل آقای خويي که قائل هستند بايد به اصطلاح ثقه باشد و حجيت خبر ثقه و عقلاء شايد در بنای عقلاء چون يک مشکلی که اصولاً در بنای عقلاء در حوزه­های ما وجود دارد ادعای بنای عقلاست بدون اين­که ما روی آمار معتمد باشيم بنای عقلاء بايد با آمار باشد يعنی يک جامعه آماری، فرض کنيم با چهار هزار نفر مصاحبه کرده باشد آن­ها مثلاً اکثريتی، تازه بنای عقلای معتبر است که بين هشتاد و پنج درصد به بالا و الا شصت درصد يک چيز بگويند چهل درصد يک چيز بنا به اين ثابت نمی­شود و ما جامعه آماری نداريم، آقای خويي خب می­گويد بله بنای عقلاء بر اين است که خبر ثقه را قبول می­کنند و مادام يک نکته به اصطلاح روشنی در مقابلش نباشد قابل، اين می­شود قابل اشکال هست يعنی اين مطلبی را که ايشان نقل می­کند البته عرض کردم، باز با مبنای صدوق بايد آن زيادی همان طور که ايشان گفت حفاظ حديث بگويند چون مبنای ايشان مشايخ است روی مبانی که هست اين نکته­اش فرق می­کند، مثلاً فرض کنيد صاحب وسائل اگر در دعائم الاسلام هست فرض کنيد ترابها در دعائم و اين­ها پيش صاحب وسائل حجت نيست چون کتاب دعائم حجت نيست پيش ايشان زيادی در يک مصدری آمده که حجت نيست همچنانکه­ حديث اگر در دعائم باشد حجت نيست زيادی­اش هم در آن­جا باشد حجت نيست دقت فرموديد اين مطلب را بايد در نظر گرفت که آن نکته­ای که پيش ما در حجيت، و نکته­ای که پيش اين­ها در قبول است اين بايد همان نکته را در زيادی در نظر گرفت اين نکته فنی، فقط مشکل کجا می­شود؟ مشکل جاهايي که مثل آقای خويي می­گويد سيره عقلاء آن سيره عقلاء ابهام دارد ممکن است عده­ای از عقلاء بگويند مادام ديگران نقل نکردند اين شبهه دقت کرديد

س: بله

ج: سيره عقلاء اين­جا را نگيرد اين يک به اصطلاح يک مسأله آماری می­خواهد که در حوزه­های متعارف نيست الی الآن و آمار هم نگرفتند که آقا ببينند اولاً سيره عقلاء هست يا نه؟ بر فرض هم که باشد با اين­که يک خبر ديگری باشد که حاوی اين زيادی نباشد آيا بازهم عقلاء به آن زيادی عمل می­کند يا نه؟ اين را ما نداريم، پس بنابراين و آن مطلبی که حفاظ هم مبنای صدوق است انصافاً بايد نگاه کرد مشايخ قبول دارند يا نه؟ اگر ندارند قبول نمی­توانيم بکنيم، اگر مشايخ زيادی را قبول دارند می­توانيم يعنی روی مبانی فرق می­کند اين قبول زيادی ثقه همين طور که ايشان اشاره کرد، ليکن ايشان شاره­ای، يعنی تصريح علمی نکرد، يعنی تعابيرش لطيف است اما تصريح علمی و نکته علمی ندارد، روی مبانی فرق می­کند و روی آراء فرق می­کند در اصل حجيت به عبارت اخری آن نکته­ای که در اصل حجيت هست در زياده هم هست، در زياده نه عوض می­شود به اين ور، نه عوض می­شود به آن ور، دقت می کنيد چون اين خودش يک مطلبی است که گاهی اوقات به خاطر زياده آن نکته­ای که در حجيت است عوض بشود نه به خاطر اين­که عده­ای آن زيادی را نقل نکردند آن نکته در حجيت فرق نمی­کند البته احتمال دارد رو بعض مبانی مثل قبول سيره عقلائيه احتمال دارد فرق بکند، اما به طور طبيعی اين ادله­ای که اين­ها اقامه کردند فرق نمی­کند، بفرماييد، بعد بخوانيد

س: همين حديث جعلت تربة

ج: نه يکی هم قبلش می­آورد

س: قبلش حديث ديگر مگر اين قبلی اين دليل قبلی باشد،

ج: يکی هم قبلش می­آورد،

س: بله يکی هست، عرض شود بگويم برايتان که يحذر الله برافع ابن

ج: اين بله

س: بله اين تربته طهوراً بعد احاديث

ج: اين کراء المزارع يا مُزارع

س: بله يقوله المزارع

ج: بله

س: و اللفظ لحديث ابی­داود

ج: بياوريد نه اين در بخاری هم هست که اصلاً بحث مفصلی اگر فتح الباری هم نگاه کنيد بحث مفصلی اهل سنت دارند

س: اگر سندش را بخوانيم خيلی طولانی است

ج: نه متنش را بخوانيد

س: بله عرض شود که

ج: خيلی اسانيد فراوان نقل چون نزديک يک صفحه اسانيد است

س: بله عن عروة ابن زبير قال قال زيد ابن ثابت يغفر الله لرافع ابن خديج انا والله اعلم بالحديث منه

ج: اين يک بحثی دارند که اگر کسی را به عنوان مزارعه در بياورند می­شود برايش کراء قرار بدهد اجرت يا نه؟ يا اجرت نه، اين حديث در بخاری هم هست اين آنجايي که از اختلافاتی است که در بين صحابه بوده که رافع ابن خديج نقل می­کند آن وقت زيد ابن ثابت می­گويد اين طور نيست اين اشتباه کرده حالا بخوانيد

س: انما اتاه رجلان

س: الآن مَزارع داشت چون بخاری هم مَزارع است

ج: مَزاع است من خيال کردم

س: ضبط که کردند مَزارع

ج: نه من فکر می­کردم مُزارع يعنی از باب مُزارعه همان مَزارع هم يعنی به لحاظ کسی که زرع می­کند

س: ايشان می­نويسد قد علمت ان

54: 45

مَزارعنا علی اهلنا

ج: که آيا مزارع ار می­شود کراء داد يا نه؟ يعنی اجاره داد يا نه؟ بعد در آنجا رافع ابن خديج قال قال رسول­الله نهی تصادفاً يک بحث خيلی لطيفی هم هست بين اهل سنت اصلش از زمان صحابه است اين من ديدم در فتح الباری هم ديدم اين بحث را

س: بله اين هم می­گويد قال مصدد من الانصار ثم اتفقا قد

18: 46

فقال رسول­الله صلی الله عليه و آله

ج: می­گويد اين اشتباه کرد اين دو نفر آمدند اين طور شدند از انصار

س: بله، فقال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم اين­جا همين جور است ان کان هذا شأنکم فلا تکرء المزارع زاد مصدد فسمع قوله لا

37: 46

المزارع و اللفظ لحديث ابی داود

ج: ملتفت شديد چه شد؟ يعنی در يک روايت ديگر هم دارد که پيغمبر داشتند يک صحبتی می­کرد آخرش اين کلمه را گفتند همين آخرش وارد شد آخر را شنيد بقيه را ملتفت نشد و لذا نقل کرد که رسول­الله گفت لا، دقت بخوان يک دفعه ديگر می­گويد چون آخر وارد شد همين کلمه را شنيد

س: فقال رسول­الله ان کان هذا شأنکم فلا تکرء المزارع

ج: اين فقط کلمه لاتکرء المزارع را شنيد

س: زاد مصدد سمع قوله لاتکرء المزارع و اللفظ لحديث ابی داود اين­که نقل کرده

ج: نه از اولش بخوانيد غفر الله الله يغفر لچيز لرافع ابن خديج بخوانيد

س: عن عروة ابن زبير قال قال زيد ابن ثابت يغفر الله لرافع ابن خديج انا و الله اعلم بالحديث منه انما اتاه رجلان قد اختطلا حالا در پرانتز قال مصدد من الانصار ثم اقتتلا

ج: اين يعنی دوتا قد اقتتلا از زيادی مصدد است با هم دعوی شد، کشت و کشتار کردند

س: بله

ج: بله

س: فقال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم ان کان هذا شأنکم فلاتکرء المزارع زاد مصدد فسمع قوله لاتکرء المزارع

ج: همين را شنيده، اگر بحث اين است سر دعوا می­خواهد بکشد، زراعت زمين به دعوی، اين کار را نکنيد، اجاره ندهيد، که

15: 48

دعوی گرفته بشود اين خيال کرد مطلق است

س: بله

ج: زيد ابن ثابت ديگر اين بد شنيد اين حرف آخر را شنيد بعد دارد نيست؟ دنبال دارد؟

س: دنباله نه اين يک بحث ديگری است يجوز ان يسمع من الراوی الاثنان و الثلاثه وارد بحث ديگر شده

ج: آنجا در بخاری چه دارد؟

س: همين حديث را در بخاری

ج: بله دارد ديدم من، به نظرم فتح الباری شرحش را من ديدم

س: می­گويد النافع

47: 48

کان يکری مزارعه علی عهد النبی صلی الله عليه و آله و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان فصدراً من امانة معاويه ثم حدث

ج: چقدر آدم عجيبی است اميرالمؤمنين نقل نمی­کند از عثمان رفت به معاويه

س: ثم حدث ان قذافه ابن خديج ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم نهی عن کراء المزارع فذهب ابن عمر الی رافع فذهبت معه فسئله فقال نهی النبی صلی الله عليه و آله و سلم عن کراء المزارع فقال ابن عمر قد علمت انا کنا نکرء مزارعنا علی عهد رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: يعنی اجاره می­داديم باغ­هايمان را زمين­هايمان را اجاره می­داديم

س: بما علی الاربعا و بشئ من الطبن

ج: اربعا نحوه آب است به نظرم، چهار روز به چهار روز طبن هم که کاه است

س: خب

49: 49

در حاشيه همان چاپ بخاری جمع ربيع مذکور آنفاً به معنی شهر الصغير

ج: اربعا يعنی نهر کوچک من خيال می­کردم چهار شنبه به چهار شنبه چها به چهار به اصطلاح

س: اين­جا اين را می­گيرد اين تمام می­شود و حديث بعدی اين است که اخبرنی سالم ان عبدالله ابن عمر قال کنت اعلم فی عهد رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم ان الارض تکری ثم خشي عبدالله ان يکفون النبی صلی الله عليه و آله و سلم قد احدث فی ذلک شيئاً لم يکون يعلمون فترک کراء الارض

ج: نه اين­ها دارند بعد مفصل دارند که باز رافع ابن خديج همين­که ايشان گفتند، زيد ابن ثابت گفت آقا اين قصه سر اين بوده سرش اولش يک مطلبی بوده اين اول مطلب را نشنيده وارد به اصطلاح جای رسول­الله شد اين آخرش است، فلاتکرء المزارع لذا از رسول­الله نقل کرده لاتکرء المزارع، در صورتی که قصه اين نبوده يک دعوای بوده بين يعنی گفتند اگر بناست که کارتان به اين­جا برسد پس ديگر اجاره ندهيد زمين را اجاره ندهيد دقت کرديد، اين را فتح الباری هم دارد شرح هم دارد

س: در خود مسأله هم که حالا زيادة الثقه اين را مسأله را در اصول اصولی­ها آوردند، زرکشی در بحر المحيط

ج: هستند جزء مسائل معروف­شان است زياده الثقه لذا برای همين گفتم بخوانيد و ديديد اقوال هم دارند روش اهتمام دارند يعنی مسأله­ای است که جای اهتمام هم دارد

س: و آن اين که فروض مسأله را گفته که مثلاً زيادی گاهی لفظی است گاهی معنوی است، بعد گفته يا تعدد مجلس را می­دانيم يا نمی­دانيم؟ يا اتحاد مجلس را می­دانيم

ج: طبعاً انواع دارد حالا ما هم انشاءالله خواهيم گفت ما هم باز انواع ديگر هم داريم که،

س: اين­جا مسأله را بعد وقتی می­خواهد چيز کند سيزده­تا مذهب می­شمارد خودش هم چهاردهمی می­گويد به ضبط

ج: وقتی که مثلاً ايشان در سال چهار صد و خرده­ای اين قدر مذهب بگويد خب ايشان بايد چهل­تا مذهب بگويد از بس که هي اضافه کردند در مذاهب ليکن انصاف قصه همين است يعنی آن نکته تعبد به آن نکته را بايد نگاه بکنيم اگر شواهد و تعبد اگر تعبد را قبول نکرديم آن هم خاضع به تعبد است اگر تعبد را قبول کرديم ادله تعبد آن را می­گويد مجرد اين­که انفراد به زياده دارد اين قطع به خلاف درست نمی­کند آن را از حجيت نمی­اندازد انصافش که اين است و صلی الله عليه، بله

س: آخر آخرش هم ايشان همه اين­ها را می­گويد بعد می­گويد که،

ج: خودش می­گويد

س: بعد می­گويد که، بعد چهاردهمی که مذهب خودش باشد می­گويد و تمام که شد می­گويد ولی بعض از مشايخ و محققين گفتند که ائمه حديث خصوصاً متقدمين مذهب­شان کل هولاء مقتضی تصرف فی الزيادة قبولاً

ج: همين همين که ايشان گفت

س: بله

ج: بله ديگر

س: خلاصه ديگر که اين­ اين­ها

ج: من به نظرم می­آيد مذهب­شان قبول نيست مذهب­شان همين نکته است يعنی نکته­ای که اين­ها در حجيت دارند آن را حساب می­کنند اگر آن نکته حجيت شامل زياده هم شد حجت است و الا فلا فرق نمی­کند اين­که گفت حفاظ اين که گفت اين قيدها را که زدند به خاطر اين­که آن مبنای خودشان را اگر مثل ما اصلاً قائل به حجيت تعبدی نبوديم که هيچی ديگر دنبال شواهد و اين­ها هستيم

س: بله در ادامه می­گويد می­گويد و رد، بالنسبه رد و ترجيح بالنسبه الی ما يقض عند الواحد منهم فی کل حديث و لايحکمون فی المسأله بحکم کليه يعم جميع الاحاديث شواهد

ج: راجع به اين مطلی که اخيراً ايشان دارد اين را انشاءالله اگر يک فرصتی بشود چون ما انشاءالله در بحث اصول گفتيم اصلاً سر نوشتن اصول اين بود که يک مطالب کلی را در فقه در بياورند يعنی در فقه اگر يک مطالبی بود که کلی بود و در استظهار فقهی تأثير داشت و در مسائل متعدد می­آمد آن را جدا کردند اسمش را اصول فقه گذاشتند، اگر نکته­ای بود که فقط در آن مسأله بود آن را ديگر جدا نکردند آن را در فقه گذاشتند،

س:

2: 54

ج: فرقش اين بود مثلاً فرض کنيد اين ملازمه که اگر عصير بعد از ذهاب ثلثين پاک شد پس ديگ هم پاک است اگر پاک نبود به ما می­گفت ديگ را بشوريد اگر قاشقی هم درش زديم آن قاشق هم بالملازمه پاک است بالتبع به قول آقايون اين را اسمش را من گذاشتم ملازمه جزئيه اين ملازمه جزئيه اين را فقط در همان فقه آوردند موردی حساب کردند، اما اين­که مثلاً امر به شئ مقتضی نهی از ضدش است اين ملازمه کلی است، امر بشئ مثلاً فرض بگيريد که امر مقدماتش هم هست اين کلی است بحث­های کلی را آوردند در اصول بحث­های جزئی را در فقه نگهداشتند يک عده از ابحاث هم فيمابعد در وسط شد که اسمش قاعده فقهی شد لذا اين سه­تا مسأله فقهی، مسأله اصولی، قاعده فقهی، فرق اين­ها چه است؟ و به قول مرحوم نائنی مسائل اصولی از قبيل قضايای حقيقيه گرفتند دقت کرديد اينی که ايشان در اين­جا اشاره می­کند اين است که خود من عقيده­ام اين است که اين مطلب که اينها آمدند يک چيزی را به نام اصول و قضيه حقيقيه درست کردند معلوم نيست موفق باشند البته خودشان هم نوشتند مثلاً گفتند امر برای وجوب است اما خيلی از جاها هم امر برای وجوب نيست و اذا حللتم فاصطادوا در خود قرآن هم هست مال وجوب هم نيست دقت کرديد يعنی، آقاضياء من اين مطلب را در دوره همين دوم اصول نمی­دانم بحث کجايي اوامر بود گفتم بعض هم آقاضياء در نواهی دارد، اول نواهی می­گويد و الحق اين است که موارد استعمال نهی در شريعت مختلف است بعضی­هايش وجوب، يعنی تقريباً می­شود گفت که مسائل به اصطلاح اصولی که آوردند سعی کردند به نحو کلی مثل قضايای منطق را آوردند، احکام کلی ظاهراً احکام کلی در فقه نمی­شود اثبات کرد، اين می­خواهد اين را بگويد دقت کرديد و ملتفت شديد يعنی تمام اين احکامی که ما در اصول داريم اين­ها همه از قبيل قضيه خارجيه هستند موردش فرق می­کند مثلاً استصحاب در شبهات حکميه کليه در بعضی­هايش جاری می­شود ما در بعضی­هايش جاری نمی­شود نمی­شود قبول کرد، فرض کنيم زن بعد از انقطاع دم شايد بشود مثلاً قبول کرد استصحاب بقاء حرمت اما در آب مثلاً که ذهاب آن اثر نجس بنفسه بشود نشود قبول کرد، و حالا نکته­ای که دارد در محل خودش جای خودش علی ای حال يک بحث کبروی هست که مثلاً بگويند اوامر امر دلالت بر وجوب می­کند به نحو قضيه حقيقيه بگوييم نه آقا اين نيست، مواردی، گاهی اوقات هم امر نيست صيغه يفعل است دلالت بر وجوب می­کند يا حتی جمله خبريه هست آقای خويي نظرشا اين بود که جمله اسميه دلالت بر وجوب نمی­کند انشائی به کار برده نشده، نه آن هست ديگر العارية المردوده يعنی چه؟

54: 56

نه آن هم هست آن هم يعنی موارد استعمال متأسفانه چون نکته فنی­اش هم اين است اين لغت عرب لغت قانونی نبوده اصلاً، لغتی که اساساً قانونی نباشد اين اصولاً يک ضوابط کلی ندارد مخصوصاً در لغت مدينه آن لغتی، مثلاً و الرجز فاهجر در سوره مبارکه مدثر يا ايها المدثر گفتند رجز يعنی نجس، فاهجر وجوب اجتناب از نجس، اين در زمان مکه اين معنی نبوده که رجز و فاهجر به معنای حکم قانونی در بيايد دقت می­کنيد ما تقريباً معظم حکم قانونی ما در مدينه است آيات مدنی است آن هم به خاطر اين­که در مدينه غلبه با يهود بود و يهود اصطلاحات قانونی دينی داشتند نه قانونی عمومی دقت کرديد، يعنی به عبارت اخری اين­ها همه بايد شواهد تاريخی خودش روشن بشود آن حکم زياده هم روشن شد می­گويد شما نمی­توانيد بگويد زياده مطلقاً مقبول است زياده مطلقاً مقبول نيست، مواردش فرق می­کند يکی يکی بايد نگاه بکنيم طبق آن موارد و شواهدی که دارد چون اين­ها يکنواخت نيست بعضی­هايش شواهد دارد که آن زيادی قبول شده بعضی­هايش شواهد دارد که آن زيادی را نمی­شود قبول کرد مواردش فرق می­کند خطايش فرق می­کند و طبق آن موارد حساب می­کنيم اين در حقيقت اگر اين مطلب را اگر اين جور که ايشان گفتند که الآن خواندند يعنی در حقيقت می­شود گفت همان تقريباً شبيه مبنای ما، ما به دنبال شواهد هستيم عرض کرديم طبق شواهد بعض جاها شواهد می­گويد قابل قبول است زياده، بعض جاها شواهد می­گويد قابل قبول نيست اين خلاصه بحث بعد مثال­ها و صحبت­های ما يکش هم آن تربتها بود که ديگر حالا نخوانديم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.